



Islamic Azad University, Lahijan Branch

Jurisprudence and Criminal Law Doctrines

آموزه‌های فقه و حقوق جزاء

Homepage: <http://jclld.liau.ac.ir>

Vol.2, No.3, Issue 6, autumn 2023, P: 19-42

Receive Date: 2023/07/12

Revise Date: 2023/08/20

Accept Date: 2023/09/10

Article type: Original Research

Online ISSN: 2821-2339

DOI: 10.30495/jclld.2023.1986786.1067

The Principle of Minimum Criminal Law in Iranian Criminal Law; Challenges and Solutions

Taher Bakhshizadeh¹
Tahmoores Bashirieh²
Hossein Gholami³

Abstract

The principle of minimum criminal law arises from the philosophical theory of liberalism and develops the minimum criminal law in different form. The principle of minimum criminal law with respect to human beings and values such as their freedom, autonomy and right to be different and expression of the minimum role of the State and lack of its right to intervene in all aspects of human life, describes the criminal law that its scope is little and limited to essential elements. According to this principle, governments should justify the criminalization and then sanctions. The implementation of this principle faces obstacles and challenges such as: the more intervention than necessity of the country's judicial system in social conflicts, legal inflation, lack of effective protection of individual rights, a high level of conviction rate and systemic problems. To overcome these problems, we must review the principles of the penal system. The principle of minimum criminal law has effects that, based on this principle, it is possible to overcome the challenges and obstacles related to the reduction of criminal titles in Iranian criminal law. This principle takes into account the tools and requirements necessary to realize minimum criminal rights.

Keyword: principle of minimum criminal law, abolitionism, minimum criminalization, challenges of minimum criminalization.

¹.Ph.D student of criminal law and criminology, Ardabil branch, Islamic Azad University, Ardabil, Iran. taher1389.jaza@yahoo.com

². Assistant Professor. Department of Law, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (corresponding author). bashirietahmoores@gmail.com

³. Professor, Department of Law, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. golami1970@yahoo.com



دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

Jurisprudence and Criminal Law Doctrines

آموزه‌های فقه و حقوق جزاء

Homepage: <http://jcld.liiau.ac.ir>

سال دوم - شماره ۳ - شماره پیاپی ۷ - پاییز ۱۴۰۲، ص ۱۹-۴۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۱

DOI: 10.30495/jcld.2023.1986786.1067

شاپا الکترونیکی: ۲۸۲۱-۲۳۳۹

نوع مقاله: پژوهشی

اصل حداقل بودن حقوق جزاء در حقوق کیفری ایران؛ چالش‌ها و راهکارها

طاهر بخشی زاده^۱

تهمورث بشیریه^۲

حسین غلامی^۳

چکیده

اصل حداقل بودن حقوق جزاء، برگرفته از نظریه‌ی فلسفی لیبرالیسم است و به شکلی متفاوت به تکوین حقوق جزای حداقلی می‌پردازد. اصل حداقل بودن حقوق جزاء، با احترام به انسان و ارزش‌هایی چون آزادی او، خودمختاری و حق بر متفاوت بودن، از یک طرف و بیان نقش حداقلی دولت و عدم حق او بر مداخله در تمام شئون زندگی انسان‌ها، حقوقی کیفری، ترسیم می‌کند که گستره‌ی آن، اندک و محدود به موارد ضروری است. با توجه به این اصل، دولت‌ها باید، جرم‌انگاری‌ها و پس از آن، مجازات‌ها را توجیه کنند. اجرای این اصل، با موانع و چالش‌هایی مانند: مداخله‌ی بیش از ضرورت سیستم قضایی کشور در تعارضات اجتماعی، تورم قانونی، عدم حمایت مؤثر از حقوق فردی، میزان بالای محکومیت و مشکلات سیستمی رو به رو است. فائق آمدن به این مشکلات، به بازنگری در اصول نظام کیفری محتاج است. اصل حداقل بودن حقوق جزاء، آثاری به همراه دارد که مبتنی بر این اصل، می‌توان نسبت به چالش‌ها و موانع تقلیل عناوین مجرمانه در حقوق کیفری ایران، فائق آمد. این اصل، ابزارها و نیازهای لازم برای تحقق حقوق جزای حداقلی را مورد توجه قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: اصل حداقل بودن حقوق جزاء، الغاء گرای، جرم‌انگاری حداقلی، چالش‌های جرم‌انگاری حداقلی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزاء و جرم‌شناسی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران. taher1389.jaza@yahoo.com

۲. استادیار گروه حقوق، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). bashirietahmoores@gmail.com

۳. استاد گروه حقوق، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. golami1970@yahoo.com

جرم، یک پدیده‌ی اجتماعی بر اساس معیارهای متعدد و گاه متناقض جوامع تعریف می‌شود. نظام‌های اجتماعی تنبیهی، آن را نوعی اعمال زیان بار ناشی از تضاد منافع شناسایی می‌کنند. جرم در همه جوامع وجود دارد. جایی نیست که جرم و جنایت نباشد. فقط شکل آن تغییر می‌کند. اما، همه جا و همیشه، سرکوب کیفری بر جرایم تحمیل می‌شود. لزوم حفاظت از سلامت عمومی، جرم را با زندگی اجتماعی مرتبط کرده است. شرایطی که جرایم به آن مقید است، برای تکامل عادی اخلاق و قانون ضروری است (Durkheim, 1977, 65). هر گونه صحبت در مورد پاک کردن جرم از جامعه یک تناقض است.

مجازات کیفری، پاسخ به جرایم، توسط دولت‌ها باید با مجموعه‌ای از اقدامات اعمال شده تحت قواعدی مانند اصول تناسب و حداقل بودن حقوق جزا هدایت شود تا رابطه انصاف بین مجازات مناسب کیفری و جرم برقرار شود. ظهور اصل حداقل بودن حقوق جزا از آلمان با رأی مورخ ۲۵ فوریه سال ۱۹۷۵ میلادی، دادگاه قانون اساسی آلمان شروع می‌شود که در آن به ضرورت تناسب در مداخله دولت و از جمله محدودیت در جرم انگاری توسط حکومت تاکید شده است (غلامی، ۱۳۹۱، ۴۲). اصل حداقل بودن حقوق جزا می‌تواند یکی از مبانی حق بر مجازات نشدن محسوب شود. مداخله کیفری هنگامی موجه است که بر مبنای یک دلیل، درست بودن آن ثابت شده باشد؛ به عبارت دیگر، در هر جامعه‌ای که برای آزادی افراد ارزش قائل است، باید از حقوق کیفری، برای آخرین راه حل برای کنترل اجتماعی استفاده کند. در حوزه سیاست جنایی، مداخلات کیفری و اعمال مجازات‌ها و اقدامات کنترل اجتماعی، اقدامات رسانه‌ای و بازدارندگی، در کنار هم مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. این وضعیت ناشی از در هم تیدگی سه عامل: از دست رفتن بعضی ویژگی‌های پیشین حقوق کیفری؛ توسعه کنونی سایر اشکال دولتی کنترل اجتماعی با ماهیت اداری و ظهور حقوق بشر است (Delmas Marti, 1992, 30).

ظهور راهبردهای کنترل جرایم اولیه و تکرار جرم، تنوع مجازات‌ها (افزایش اعمال جایگزین‌های زندان)، افزایش مشارکت افراد در برگزاری دادگاه کیفری، مشارکت بافت اجتماعی در سازماندهی مجازات‌ها و نیز اقدامات قبل و بعد از جنایات، تحول در دکترین‌های سیاست کیفری، ظهور اهمیت پیشگیری از جرم، آشکار شدن نادرستی تفکر واکنش منفرد دولت به سرکوب جرم، فراملی سازی اعمال کنترل اجتماعی بر اساس قواعد و اصول حقوق بین الملل، مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و بنیادهای مدنی، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، منشور حقوق بشر آفریقایی، ضرورت بازنگری در مفهوم «موضوع کیفری» را به صورت جدی عیان کرده است و به محدود کردن دامنه اعمال مجازات‌های کیفری، اعمال شیوه‌های جدید کنترل اجتماعی و همچنین چهار چوب قانونی برخی مجازات‌های اداری یا انضباطی جدید منجر شده است.

بنابر این، گسترش میدان دید و عمل سیاست جنایی لزوماً مستلزم درک جدیدی است. سیاست جنایی در رویکرد جدید با کاهش مجازات‌های سفت و سخت حقوق کیفری، از طریق رویکرد «در زمانی»، جنبش‌های حقوقی متعدد جرم‌زدایی و جانشین‌های کیفری را ایجاد می‌کند. ابهام‌زدایی از اصل حداقل بودن حقوق جزا از طریق یافتن مفاهیم مستقیم یا غیرمستقیم آن در اسناد حقوق بشر و حقوق کیفری ایران، می‌تواند چالش‌های فراروی این اصل را در سیستم قضایی کشور تاحدی کاهش دهد. پژوهش حاضر با روش تحقیق توصیفی و تحلیلی با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای سعی در قالب موضوعات، مفهوم اصل حداقل بودن حقوق جزا، وضعیت مجازات و کیفر در نظام قضایی، مبنای اصل حداقل بودن حقوق جزا، چالش‌ها و راهکارها به مطالعه این اصل، پرداخته است.

۱. مفهوم اصل حداقل بودن حقوق جزا

شناسایی و اعمال اصل حداقل بودن حقوق جزا مشخصه نظام‌های کیفری پیشرو است. این نظام‌های کیفری تنها برای جدی‌ترین جرایم به دادرسی‌های کیفری متوسل می‌شوند. سایر جرایم، اغلب طبقه بندی شده و موضوع مداخله آموزشی خارج از حوزه عدالت کیفری هستند؛ برای مثال سیستم قضایی آلمان در مقایسه در سال ۱۹۲۳ میلادی برای اولین بار راه را برای اقدامات آموزشی به عنوان جایگزین حبس باز کرد.

مطابق این اصل، اعمال مجازات، فقط در صورت لزوم انجام می‌شود. مجازات کیفری زمانی اعمال شود که سایر گزینه‌های کنترل شکست خورده باشند. علاوه بر این، مجازات‌ها با اصل تناسب محدود می‌شوند.

مبنای این اصل تقلیل‌گرایی است. اصل حداقل بودن حقوق جزا، قائل به توازن میان قدرت حکومت و حقوق شهروندان، و استفاده حداقلی از حقوق کیفری توسط دولت‌ها است. دولت نمی‌تواند به صرف در دست داشتن قدرت، هرگونه باید و نبایدی را به شهروندان خویش تحمیل کند. وجود جرایم به طور طبیعی، ناشی از وجود مشکلات در آن جامعه است، اما راه حل این مشکلات، مجازات افراد مشکل‌ساز نیست. تأکید اصلی این اصل، انتخاب درست راه حل در قبال جرایم است (سمیعی عارف، ۱۳۹۰، ۹۵).

اصل حداقل بودن حقوق جزا به عناوین و اصول دیگری همچون آخرین حربه و صرفه جویی کیفری و آخرین و حداقل چاره تعریف شده است و مبنای رویکرد حداقلی یا کمینه‌ای و یا تقلیل‌گرایی است. ریشه ظهور اصل حداقل بودن حقوق جزا، آخرین حربه و یا اصل حداقلی به حقوق آلمان بر می‌گردد (Jarborg, 2004, 87). در این رابطه، دادگاه قانون اساسی آلمان بر اصل محدودیت جرم‌انگاری تأکید دارد (غلامی، ۱۳۹۳، ۴). این اصل، نظام کیفری حداقلی را رقم می‌زند که با نظام‌های حداکثری (با هر مبنای فلسفی و علمی) در تقابل قرار می‌گیرد.

عدم موفقیت نظام عدالت کیفری در پیش‌گیری از بزهکاری با توسل به رویکردهای یک جانبه و سرکوبگرانه، اندیشمندان حقوق کیفری را به فکر اتخاذ سیاست‌های عدم مداخله حقوق کیفری یا الغاء گرایي کیفری و یا در شکل تعدیل شده آن، محدود سازی مداخله آن در فرآیند کیفری، انداخته است. الغاء گرایان با عقیده رایج درباره ظرفیت و توانایی حقوق کیفری برای کنترل جرم مخالف هستند. آنان، اساساً، منکر سودمندی مجازات هستند و ادعا می‌کنند که هیچ توجیه معتبری برای مجازات وجود ندارد، مخصوصاً، وقتی گزینه‌های دیگر برای اجرای قانون در دسترس باشد. (ویلیم، ۱۳۸۷، ۳۲۲)، الغاء‌گرایی کیفری با عناوین: اصل حداقل بودن حقوق جزا (غلامی، ۱۳۹۳، ۱۵) و اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری (نوبهار، ۱۳۹۳، ۵۲) نیز نام برده شده است. الغاء گرایي، دارای رویکرد افراطی محض و عدم مداخله مطلق نیست (ویلیم، ۱۳۸۷، ۳۲۳)، بلکه معتقد است که حقوق کیفری و به خصوص مجازات که از آن به ضرر ضروری، یاد شده است (هوساگ، ۱۳۹۰، ۱۶)، باید آخرین راه حل باشد. هدف الغاء گرایي، سبک کردن بار نظام کیفری و توزیع آن میان نظام‌های حقوقی دیگر همچون حقوق مدنی، حقوق اداری، حقوق انضباطی و غیره است (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱، ۹۴). از لحاظ نظری، نظریه‌های لیبرالیسم و جمهوری خواه، مبنای الغاء‌گرایی کیفری و اصل حداقل بودن حقوق جزا بیان شده است. این تئوری‌ها با توجه به محوریت آزادی و قلمرو حاکمیت شخصی، تأکید خود را بر استفاده هرچه کمتر دولت در توسل به حربه‌های کیفری و عدم تحدید آزادی‌های اشخاص قرار داده است (غلامی، ۱۳۹۳، ۱۵).

آموزه الغاء‌گرایی و کمینه‌گرایی کیفری، در سیاست جنایی کشورها در شکل‌های جرم زدایی، کیفرزدایی و قضازدایی تبلور یافته است. گرایش اخیر الغاء گرایي، تعقیب حداقل متهمین، توسط دادستان و تلاش برای کنارگذاری پیگرد کیفری است.

اصل حداقل بودن حقوق جزا در قالب عناوین دیگر مانند حقوق جزا به عنوان آخرین چاره^۱، اصل صرفه‌جویی کیفری^۲، اصل تکمیلی یا فرعی بودن حقوق کیفری^۳ و نیز اصل حقوق جزا به عنوان آخرین و حداقل وسیله یا چاره^۴ مورد اشاره قرار گرفته است. این اصل مبنای ظهور رویکردی است که در سیاست‌گذاری کیفری جنایی از آن تحت عنوان رویکرد حداقلی کمینه^۵ یا تقلیل‌گرا^۶ یاد می‌شود.

اصل حداقل مداخله^۷ که از جمله اصول حاکم بر عملکرد دولت (به معنای اعم در اینجا و سایر موارد) است، با قید محدودکننده دیگری مواجه می‌شود که از آن تحت عنوان اصل حداقل مداخله

^۱. Criminal Law as the Last Resort

^۲. Principle of Penal Parsimony

^۳. Principle of Subsidiary of Criminal Law

^۴. Criminal Law as the Last and the Least Resort (criminal law as Ultima Ratio)

^۵. Minimalist Approach

^۶. Reductionist Approach

^۷. The Minimum intervention

کیفری^۱ یاد می‌شود. طبق این اصل، مفاهیم، ابزارها و نهادهای حقوق کیفری، اصولاً، دارای ویژگی سرزنش‌کننده، اربابی و محدود کننده هستند.

در رویکرد نوین به کنترل جرایم تأکید می‌شود که حقوق جزا تنها وسیله متناسب برای پیشگیری شایسته و حمایت مناسب از هنجارها و مصالح مشروع نیست. اگر تمام ادوات موجود در زرادخانه حقوقی مورد استفاده قرار گیرد، حقوق جزا آخرین وسیله‌ای است که باید مدنظر واقع شود (Jarborg, 2004, 224-225).

برایت وایت و پتیت، تأکید می‌کنند: هدف این اصل، تبیین این موضوع است که تقریباً، تمام مداخلات جزایی مستلزم ورود هزینه است (Braithwaite and Pettit, 1990, 15). هر اقدام ناظر به جرم انگاری، نظارت، تعقیب و تحقیق، توقیف و مجازات اشخاص مستلزم تحمیل خسارت و اعمال محدودیت بر اصل آزادی و استقلال عمل شهروندان است. منافع مد نظر از چنین مداخلاتی همواره بسیار دور و احتمالی بوده و گاه هرگز محقق نمی‌شود. اصولاً، ضرورت مداخله کیفری باید توجیه شود؛ نه عدم مداخله کیفری و نتایج آن. فرض اصلی، باید ناظر به حداقل مداخله کیفری باشد، نه حداکثر آن (Braithwaite and Pettit, 1990, 16).

آندره آشورث، برای بیان مبنایی دیگر در توجیه این اصل، به اصل ضرر مورد تأکید استوارت میل اشاره می‌کند. میل تأکید می‌کند: تنها هدفی که بر مبنای آن، قدرت و زور می‌تواند به درست، نسبت به عضوی از یک جامعه متمدن، خلاف میل و اراده او اعمال شود، جلوگیری از اعمال ضرر به دیگران است. آشورث، رویکرد حداقلی حقوق جزا را جزیی از ماهیت و رسالت آن می‌داند و معتقد است حقوق جزا که اصولاً دارای ساز و کار پیشگیرانه است زمانی باید مورد استفاده قرار گیرد که سایر سازوکارها وافی به مقصود نباشد (Ashworth, 1999, 32).

۲. مبانی نظری اصل حداقل بودن حقوق جزا

اصل حداقل بودن حقوق جزا، مبنای رویکرد حداقلی یا کمیته ای و یا تقلیل‌گرایی کیفری است. تعداد زیادی از کیفرشناسان، به موضوع تقلیل‌گرایی کیفری پرداخته‌اند. اغلب تقلیل‌گرایان کیفری، به ایجاد شرایط معقول و متناسب زندان، اخذ اعتراف زندانیان، طبق رویه‌های معقولانه، رعایت حقوق قانونی آنان در طول فرایند رسیدگی و در نظر گرفتن زندان، عامل محرومیت از آزادی‌های مجرمان، متعهد می‌باشند. سر الکساندر پترسون، از پیشروان مدیریت زندان در اوایل قرن بیستم عنوان داشت که افراد به نام مجازات به زندان فرستاده می‌شوند و نه برای مجازات (آنسل، ۱۳۹۱، ۱۳). اگر چه دیدگاه تقلیل‌گرایان، توجه

¹. The Minimum Penal Intervention

مستقیم به معضلات اجتماعی همچون: فقر، نژادپرستی و اصلاح نظام عدالت کیفری است؛ اما بر موضوعات ذیل نیز توجه ویژه‌ای دارند:

(۱) جمعیت کیفری بالای زندان‌ها

(۲) هزینه‌های بالای زندان‌ها

(۳) شرایط نامناسب زندگی در زندان

(۴) اجرای حداقل معیارهای قانونی و اعمال حداقل مجازات‌های تنبیهی

فراتر از تقلیل‌گرایان، دیدگاه الغاگرایان قرار دارد که علاوه بر اعتقاد به اصل حداقلی گام را فراتر نهاده و درصدد اصلاح رویکرد حقوق جزا به الغای کیفر هستند. شباهت‌های زیادی بین تقلیل‌گرایی کیفری و الغاء‌گرایی کیفری وجود دارد. تفاوت اصلی آنها این است که الغاء‌گرایان در مورد نقش و کارکرد زندان در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری و همچنین ضرورت واقعی مجازات افراد از طریق زندان تردید دارند. در حقوق جزا، با تکیه بر فرضیات سرکوبگرانه به جای حل مشکل، مشکلات بروز پیدا می‌کنند و دیگر واکنش کیفری پس از حدوث امر، رویکرد پیشگیرانه نیست، بلکه محرومیت اجتماعی تعداد کثیری از مردم است (Swaaningen and Bianchi, 1989, 9). از دیدگاه الغاء‌گرایانی همچون جوسیم، استاد جرم‌شناسی دانشگاه لیورپول انگلستان، در کتاب زندان‌های انگلستان، حبس نمی‌تواند خارج از زمینه و بسترهای اجتماعی همچون: انحرافات اجتماعی، نابرابری‌های ساختاری جامعه حول محور نژادپرستی، جنسیت‌گرایی و فقر درک شود.

باربارا هادسون و تعدادی از الغاء‌گرایان قاره‌ی اروپا معتقد هستند که مشروعیت اخلاقی مجازات حبس همیشه مورد تردید بوده است و باید در مبحث کلان مجازات (تحمیل عمدی درد و رنج) مورد توجه قرار گیرد. عبارت: نئوالغاء‌گرایی را رنه فون اسوانینگن، متفکر آلمانی معتقد به اصول الغاء‌گرایی، طرح کرد. برخی از نئوالغاء‌گرایان، مانند: اسکات، عنوان می‌دارند که مجازات حبس، بیشتر، امری غیر اخلاقی و بیانگر انکار انسانیت است و بر این اساس، عنوان می‌کنند که برچسب زندانی برای ایجاد زمینه انسانیت‌زدایی است؛ درد و رنج ناشی از حبس و تهدیدات علیه شأن و حرمت انسانی است و زندان، یک ساختار مکانی و فضایی است که براساس خشونت و وحشت قانونی ساخته می‌شود (Scott, 2008, 158)

الغاء‌گرایان، در جنبه اصلاحی زندان تردیدی ندارند. از نظر الغاء‌گرایان، همچون: توماس ماتیسن، اصلاحات لیبرال و آزاد هرگز نمی‌تواند اثرات مثبتی داشته باشد؛ چون این سیستم را تقویت می‌کند. اصلاحات منفی، به جهت داشتن توانایی برای به چالش کشاندن سیستم منتهی به مرگ زندان‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرد. الغاء‌گرایان از این سیستم حمایت می‌کنند؛ چون این سیستم، جرم را یک پدیده اجتماعی تلقی می‌کند (Swaaningen and Bianchi, 1989, 117).

الغاء‌گرایی یک جنبش همگن نظری و سیاسی نیست، بلکه دارای تنوعاتی در عرصه فرهنگ‌ها است. الغاء‌گرایان نسل دوم (نئوالغاء‌گرایان) بسیاری از اصول الغاء‌گرایان، همانند: انکار و رد مفهوم جرم و مجازات، استعاره نهایی عدالت را می‌پذیرند (Swaaningen and Bianchi, 1989, 116, 202).

مبانی نظری اصل حداقل بودن حقوق جزا، مکاتب لیبرالیسم و جمهوری خواه هستند که بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱-۲. لیبرالیسم

جرم انگاری و کیفرگذاری در نظام‌های کیفری مبتنی بر نظریه‌ی لیبرال، در چهار چوب معیارها و محدودیت‌های خاص و با تکیه بر مبانی نظری معین و رجوع به ملاحظات هنجاری و ارزشی مشخصی انجام می‌گیرد. کیفر در چنین سامانه‌ای در پرتو ارزش‌هایی چون: آزادی، مدارا و خودمختاری که در واقع مؤلفه‌های سازنده‌ی هر نظریه‌ی لیبرالی هستند، مشروعیت یافته و توجیه می‌شود. نقطه اتکاء تفکر لیبرال، تعیین و ترسیم کیفر بر اساس اصول محدودکننده‌ی آزادی و دفاع از نوعی جرم انگاری و کیفرگذاری حداقلی است. این محدودسازی و کمیته خواهی، در بیشتر موارد به دستاویز اصل ضرر به غیر، مشهورترین و مهمترین اصل محدودکننده‌ی آزادی، صورت می‌گیرد. عقیده و مرام بنیادی لیبرالیسم این است که آزادی یا خود مختاری شخصی شهروندان دارای اهمیت اساسی است و فقط بایستی به خاطر جلوگیری از ایراد ضرر به دیگران محدود شود که این عقیده، اصل ضرر شناخته می‌شود. اصل ضرر، ابتداء، در فلسفه‌ی لیبرالی جان استوارت میل در قرن ۱۹ شکل گرفت. تنها هدفی که به خاطر آن حاکمیت می‌تواند به نحو صحیحی نسبت به عضوی از اعضای جامعه، خلاف اراده آنان، اعمال قدرت نماید، زمانی است که با آن مداخله بخواهد از ورود ضرر به دیگران جلوگیری کند (غلامی، ۱۳۹۳، ۱۸).

برخی در تلاش هستند تا رفتار ناخوشایند را با بسط و گسترش مفهوم ضرر در حیطه قلمرو اصل ضرر جای دهند تا بدین طریق رفتاری را که باعث ضرر غیرمستقیم یا بعید به دیگران می‌شود، نیز شامل گردد. اغلب، این استدلال برای توجیه مقررات جزائی نسبت به آثار مستهجن به کار می‌رود. استدلال غالب، این است که این چنین آثاری به طور غیرمستقیم باعث ورود ضرر با افزایش احتمال حمله جنسی و استمرار تبعیض علیه زنان می‌شوند. این مفهوم موسع از ضرر به طور قابل ملاحظه‌ای باعث تعدیل اصل ضرر می‌شود (Ashworth, 1999, 30-42).

رویکرد لیبرال با وجود تمام تحولات و تغییراتی که در طول قرن بیستم بر آن گذشته است، همچنان تأکید بر ضرورت کاهش مداخله دولت و تقلیل قلمرو حقوق کیفری را مدنظر دارد؛ امری که در عمل موجب شکل گیری سیاست جنایی لیبرال یا آزادمنش شده است (دلمااس مارتی، ۱۳۸۸، ۱۳۸).

۲-۲. نظریه جمهوری خواه

جان بریث ویت و فیلیپ پتی، یک دیدگاه هنجاری از عدالت کیفری ارائه داده‌اند که می‌توان آن را نسبت به زیر سیستم‌های مرتبط با هم: تحقیق، تعقیب، تعیین تقصیر و مجازات اعمال کرد. جدا از تأمین اهداف تلافی گرایانه، پیشگیرانه یا فایده گرایانه، هدف نظام عدالت کیفری بایستی ارتقای یک مفهوم جمهوری خواهانه از آزادی مانند: حاکمیت شخصی یا آزادی از تحت سلطه بودن باشد. از دیدگاه ایشان آزادی نمی‌تواند به نحو کافی و قانع کننده‌ای ناظر بر عدم مداخله باشد (غلامی، ۱۳۹۳، ۱۹).

نظریه‌ی جمهوری خواه که توسط برایت ویت و پتیت، طرح شده است، قرائت دیگری از مفهوم آزادی و کیفیت مداخله دولت در امور شهروندان ارائه می‌دهد. از دیدگاه برایت ویت و پتیت، آزادی در جامعه نمی‌تواند به نحو کافی و قانع کننده‌ای ناظر به مفهوم عدم مداخله^۱ باشد (Braithwaite and Pettit, 1990, 133). در این رویکرد، مفهوم عدم مداخله یک ارزش ضد اجتماعی است، به نحوی که زمانی می‌تواند به طور کامل درک و فهم شود که دیگر هیچ کسی نباشد، درست مانند شرایط انزوا و تجرد. چنین فهمی از آزادی، نمی‌تواند سیاست اجتماعی و به خصوص سیاست کیفری را راهبری و هدایت کند. جمهوری خواهان معتقد هستند آزادی نباید در غیاب دیگران و عدم مداخله آنان فهم شود، بلکه باید با وجود حضور آنان و از طریق حمایت مثبت از هرگونه مداخله که آن هم به وسیله روابط متمدنانه و مبتنی بر اصول شهروندی تضمین شده است، فهم و درک گردد. این نوع از فهم از آزادی است که برایت ویت و پتیت آن را قلمرو حاکمیت شخصی، یا قلمرو فردی^۲ می‌نامند.

از دیدگان جمهوری خواه، از یک طرف آزادی فزاینده و توسعه یافته و از طرف دیگر کاهش مداخله دولت در امور شهروندان، مد نظر قرار می‌گیرد. چنین مفهومی از آزادی نه به معنای انزوا و کناره‌گیری از دیگران و اجتناب از ارتباط با آنان جهت جلوگیری از مداخله آنها، بلکه به معنای هم زیستی با اجتماع و تعلق خاطر به آن و در عین حال مصونیت از مداخله غیرمجاز و اعمال سلطه آن است. درست به همین دلیل است که برایت ویت و پتیت، قرائت خود از آزادی گرابی (لیبرالیسم) را افراطی و شدید^۳ دانسته و آن را در مقابل لیبرالیسم تلقی نکرده، بلکه بیش از آنچه که در لیبرالیسم مد نظر است، تلقی می‌کنند.

نظریه جمهوری خواه مبتنی بر چهار پیش فرض (اصل) بنیادین است که عبارت هستند از: اصل حداقل بودن یا صرفه جویی^۴، اصل کنترل قدرت^۵، اصل مردودیت یا طرد^۶ و اصل بازپذیری و ادغام^۷.

1. Non-interference
2. Dominion
3. Radicalised
4. Parsimony
5. Checking the Power
6. Reprobation
7. Reintegration

جمهوری خواهان، از میان چهار اصل فوق الذکر، اصل حداقل بودن را مهمترین اصل و به اصطلاح مادر اصول، تلقی می‌کنند. برایت ویت و پتیت، معتقد هستند طبق اصل حداقل بودن، در ابتدا و قبل از هر چیز ضرورت مداخله کیفری باید توجیه گردد و نه عدم مداخله کیفری. یکی از اهداف اصلی نظریه جمهوری خواه، ارتقای قلمرو حاکمیت شخصی است و بر همین اساس از آنجا که مداخله کیفری اصولاً موجب کاهش قلمرو حاکمیت شخصی بزه‌کار و اشخاص بالقوه بزه‌کار (سایر شهروندان) می‌شود، تنها زمانی مجاز است که تابع اصل حداقل بودن باشد. رعایت اصل حداقل بودن حقوق جزا به معنای توجه به آن در جرم انگاری و کیفرگذاری است. براساس مبانی نظری اصل حداقل بودن حقوق جزا که در اینجا به دو مبنای لیبرالیسم و جمهوری خواه اشاره شده است، می‌توان پاسخ این پرسش را ارائه داد که بر مبنای چه معیاری می‌توان جرم‌انگاری کرد؟ رویکرد لیبرالیسم، به شرحی که بیان شد، اصولاً جرم‌انگاری آن دسته از رفتارهایی را جایز می‌داند که ارتکاب آن‌ها متضمن ایراد ضرر به دیگری، نه خود و نه خداوند باشد. اضرار دیگری، مبنای اصلی توجیه جرم‌انگاری رفتاری است که ممکن است از طرف یک شهروند علیه شهروند دیگر مورد ارتکاب قرار گیرد.

۳. وضعیت مجازات و کیفر در نظام قضایی

این بخش، به دنبال پاسخ اجمالی به دو دسته سؤال است: اول اینکه اصول بنیانی و مشروعیت بخش قدرت دولت برای مجازات در نظام قضایی چیست؟ و دوم اینکه قدرت دولت، در چه زمینه‌ی مشخصی، اعمال می‌شود؟ سری اول سؤالات، بازگشت به مفاهیم جرم، مجازات و مسئولیت کیفری را الزامی می‌سازد. پس از آن، با پاسخ به سؤالات زیر به طرح ملاحظاتی در مورد اجرای عدالت پرداخته می‌شود: چه کسی مورد رسیدگی کیفری قرار می‌گیرد؟ برای چه نوع جرایمی، ماهیت مجازات‌های صادر شده چیست و دادگاه‌ها در چه زمینه رویه‌ای و سیستمی در حال تصمیم‌گیری برای مجازات هستند؟

۳-۱. اصول مشروعیت بخشی به قدرت دولت برای مجازات؛ مدل لیبرال

در اغلب سیستم‌های کیفری مشروعیت قدرت دولت برای مجازات بر یکی از دو دلیل زیر استوار است: ۱. فایده گرایی؛ مجازات اعمال می‌شود؛ زیرا مفید است و البته، مجازات، تنها تا حدی انجام می‌شود که برای ارتقای رفاه عمومی مفید است.

۲. تاوان؛ مجازات اعمال می‌شود؛ زیرا مجرم مستحق آن است و فقط به اندازه‌ای مجازات می‌شود که عادلانه استحقاق آن را داشته باشد.

اگرچه این دو نظریه، از بسیاری جهات متمایز هستند، اما چندین نقطه مشترک دارند و مبتنی بر یک سری مقدمات خاص لیبرالیسم سیاسی هستند:

(۱) مفهوم جرم مرتبط با دولت؛

۲) مسئولیت فردی و شخصی؛

۳) درک انسان، موجودی مستقل از جامعه‌ای که در آن، تکامل یافته، آزاد، هوشمند، عاقل و برابر؛

۴) مجازاتی که تحمیل رنج تصور می‌شود؛ (ه) ادعای فراگیری و (و) حمایت از حقوق متهم.

۳-۱-۱. جرم و دولت

هر دو نظریه‌ی فوق مبتنی بر مفهوم جرم، یا خطای کیفری هستند که می‌تواند تخطی یک فرد علیه نظم قانونی تعریف شود که دولت در یک لحظه خاص از تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن را ایجاد کرده است. به این معنا، جرم، یک ساختار است که نتیجه انتخاب‌های یک دولت و نمایندگان آن، در یک زمینه‌ی خاص است؛ به علاوه، تصور از جرم، ارتباط تنگاتنگی با ماهیت عمومی تعقیب دارد. این گونه است که از قرن نوزدهم به استثنای چند مورد، دولت به طور کامل حل و فصل منازعات منشأ خصوصی را به عهده گرفته است و این، به ضرر طرفین درگیر، یعنی: قربانیان و مجرمان، و جوامع بوده است (کریستی، ۱۹۷۷، ۶۳). به این معنا، مفهوم جرم، مقابل مفهوم گسترده‌تر و فراگیرتر تعارض، یا مشکل است. قانون کیفری، لزوماً، به دنبال حل تعارض نیست، بلکه به دنبال مجازات جنایاتی است که حمله به منافع و ارزش‌هایی تلقی می‌شود که دولت در تلاش است از آن‌ها محافظت کند.

۳-۱-۲. مسئولیت فردی و شخصی

نظام عدالت کیفری، برای مسئولیت فردی، ارزش قائل است. خلاف سیستم مسئولیت مدنی، هیچ شیوه و ساز و کاری برای تقسیم یا توزیع مسئولیت بین افراد خاص وجود ندارد؛ بنابر این، مسئولیت بر اساس تقصیر یا سهل انگاری هر یک از طرفین تقسیم نمی‌شود. علاوه بر این، خانواده یا جامعه‌ای که فرد مورد نظر به آن تعلق دارد، اعم از مذهبی، قومی یا سیاسی، هیچ مسئولیتی در قبال اعضای خود نمی‌پذیرد. بنابراین مسئولیت کاملاً شخصی است و هیچ مسئولیت نیابتی یا مسئولیت جمعی وجود ندارد. در نهایت، مسئولیت به طور کلی به صورت مطلق و در قالب مفهوم دوتایی بیان می‌شود، مسئول یا غیرمسئول، مجرم یا بی‌گناه (سیلوستر، ۲۰۱۳، ۶۳).

این مفهوم از جرم، منعکس کننده‌ی یک انتخاب شخصی و فردی، تأثیر مستقیمی بر مجازات دارد. به جای در نظر گرفتن کل موقعیت، بافت اجتماعی و روابط بین فردی، به دنبال سرزنش یک فرد برای انتخاب خود است، یا سعی می‌شود در آینده بر آن‌ها تأثیر بگذارد.

بر عکس، وقتی جرم، یک تعارض دیده می‌شود و زمینه‌ی اجتماعی و بین فردی در نظر گرفته می‌شود، می‌توان هم مسئولیت و هم وضعیت قربانی را در یک مقیاس یا طیف در نظر گرفت. در انجام این کار، تقابل مصنوعی ایجاد شده بین قربانی و متجاوز، تا حدی یا به طور کامل از بین می‌رود.

۳-۱-۳. پیش فرض‌های مدل لیبرال در مورد انسان و محیط اطراف او

مدل لیبرال، مبتنی بر چهار اصل اساسی است:

(۱) فردگرایی

بین جامعه و افراد تشکیل دهنده آن تمایز و جدایی وجود دارد و آنها دارای منافع متفاوت و متضادی هستند.

(۲) عقلانیت

انسان‌ها موجودات عاقلی هستند که عقل را به ضرر عواطف یا شهود خود ارزیابی می‌کنند. آنان، تمام اطلاعات و مهارت‌های لازم را برای دستیابی به اهداف خود دارند.

(۳) اراده آزاد

انسان در جهان، بدون محدودیت تکامل می‌یابد و در انتخاب آزاد است.

(۴) برابری قانونی

انسان‌ها برابر هستند، فرصت‌های یکسانی دارند و باید مسئول اعمال خود باشند (سیلوستر، ۲۰۱۰، ۳۷).

این گونه الگوی لیبرالی به زیان و در تقابل با جامعه و بافت اجتماعی بر فرد متمرکز می‌شود و اجازه گنجاندن ارزش‌های جمعی و مشترک را نمی‌دهد؛ با این حال، این پیش فرض‌ها با تجربه انسانی مطابقت ندارند و مبنای تجربی کمی دارند یا اصلاً ندارند. در واقع، افراد و جامعه به یکدیگر وابسته هستند. افراد با توجه به موقعیت خود، در فضای اجتماعی، که بر اساس طبقه اجتماعی، محل تولد، منشاء مذهبی، فرهنگی یا نژادی، جنسیت، گرایش جنسی و همچنین بر اساس جمع شدن آنان تعیین می‌شود، در یک جهان، کم و بیش محدود از سرمایه و مهارت‌های توسعه یافته در یک زمینه خاص و امکانات محدود به انتخاب می‌پردازند (بورديو، ۱۹۸۰، ۴۲)؛ بنابر این، آنان، از نظر قدرت و فرصت‌ها، عمیقاً، نا برابر هستند.

انسان‌ها در عین منطقی بودن و توانایی محاسبه و استراتژی، هیجانی هستند و همیشه اطلاعات، ظرفیت‌های فکری و مهارت‌های لازم برای انتخاب خود را ندارند؛ بنابر این، زمینه اجتماعی و اهداف اجتماعی مجازات باید تجدید ارزیابی و پیکربندی شود (سیلوستر، ۲۰۱۰، ۳۷).

۳-۱-۴. مجازات

نظام کیفری، برای دستیابی به اهدافی که دنبال می‌کند، مجازات را وسیله‌ای ارزشمند می‌داند، تا رنجی را بر فردی تحمیل کند که مجرم و مسئول عمل ارتكابی مجرمانه است. مجازات حول ارزش‌های منفی و آزاردهنده ایجاد می‌شود. این، مبتنی بر عقلانیت کیفری مدرن است که نظریه‌های مدرن مجازات (بازدارندگی، محکومیت، قصاص و بازپروری در زندان) شکل داده است (Pires, 2001, 179).

هر یک از این نظریه‌ها، الزامی برای مجازات، با مجازات‌های دردناک، به ضرر ارزش‌های بخشش یا آشتی فرض می‌کنند که فقط به طور حاشیه‌ای ظاهر می‌شوند. آن‌ها به مجازات و طرد اجتماعی مجرم

بیشتر از ادغام مجدد او در جامعه و ترمیم آسیب ناشی از آن اهمیت می‌دهند. این طرد و به حاشیه راندن، تعداد زیادی از افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به طور فزاینده‌ای در جامعه ما ویژگی قطعی دارد. در واقع، نظام کیفری آثاری را ایجاد می‌کند که در طول زمان و مکان به ویژه به دلیل سابقه کیفری، تعدد احکام و ناتوانی‌های مدنی، اداری و کیفری مرتبط با حکم، گسترش می‌یابد. این تصور از مجازات، تحمیل رنج و طرد اجتماعی، به رسمیت شناختن مسئولیت را از جانب مجرمان، ترویج نمی‌کند. با این حال، می‌توان حکم یا نتیجه یک فرآیند کیفری را به شکلی مثبت و دگرگون کننده، تصور کرد.

۳-۱-۵. فراگیری

حقوق جزا به دلیل پیوندهای نزدیکی که با قدرت حاکمیتی دولت و استفاده مشروع از زور برقرار می‌کند، دارای قدرت فراگیری و هژمونیک است.

۳-۱-۶. حفظ حقوق متهم و کنترل کیفری

ارزش‌های لیبرالی که زیربنای نظام عدالت کیفری هستند، محافظت خاصی از متهم یا مجرم را برابر مداخله‌های کیفری دولت فراهم می‌کنند. این حمایت در قالب اصول حقوق اساسی یا ضمانت‌های قانونی است که در مراحل مختلف دادرسی کیفری ادعا می‌شود. این ضمانت قانونی، با ادعای حداقل مداخله یا معتدل‌تر قانون کیفری، ارزش‌های مثبت پیشینی بیشتری را منتقل می‌کند.

دو نظریه عمده مجازات که در بالا ذکر شد، شامل یک اصل اعتدال کیفری است؛ بنابراین، فقط باید به اندازه‌ای مجازات کرد که مفید است و فقط باید به اندازه‌ای مجازات کرد که مجرم سزاوار آن است (گارسیا، ۲۰۱۴، ۵۱).

همه‌ی این اصول پایه گذار و مشروعیت بخش، به دولت اجازه می‌دهد تا تحمیل رنج بر یک فرد را در یک زمان توجیه کند و آن‌ها به طور کامل، تحمل وزن کشمکش اجتماعی در منشأ مداخله کیفری را به عهده بگیرد؛ یک فرد مرتکب جرم شده است و اقدام دولت در اعمال مجازات بر او موجه است. مطالعات مختلف نشان می‌دهد که واکنش کیفری و به ویژه حبس، مستقیماً به تکرار جرم، جنایت و تولید و باز تولید نا برابری‌های اجتماعی کمک می‌کند؛ با این حال، این آثار، ضمیمه حکم در تعیین مجازات، در نظر گرفته نمی‌شود.

۴. سیستم قضائی و مداخلات کیفری

سیستم قضایی، به دور از آخرین راه حل، سیستم اصلی مدیریت و تنظیم فقر، مشکلات اجتماعی و درگیری‌های مرتبط با استفاده از فضاها عمومی را تشکیل می‌دهد. این پدیده‌ها از نظر تاریخی جدید نیستند. یکی از تنها خدماتی که در ۲۴ ساعت شبانه روز، باز است، اداره پلیس است که در سیستم عدالت کیفری هم به صورت دریاچه و هم گره‌گشا برای مشکلاتی عمل می‌کند که جامعه را رنج می‌دهد.

۴-۱. جرایم رسیدگی شده در سیستم قضائی

جرایمی که سیستم قضایی کشور به آن‌ها رسیدگی می‌کند، شاخص دیگری از نقش نظارتی آن است. در ایران، بیش از ۸۵ درصد از پرونده‌هایی که دادگاه‌های بزرگسالان حل و فصل کرده است، مربوط به جرایم جزئی و غیرخشونت آمیز است. به طور خاص، ۱۵ درصد از پرونده‌های حل شده مربوط به جرایم علیه اموال، شامل: سرقت مستوجب تعزیر ۱۱/۳ درصد و تخریب عمدی اموال ۳/۷ درصد بوده است. جرایم خشونت آمیز، مانند ضرب و جرح عمدی ۸/۷ درصد، جرایم را تشکیل می‌دهد.

۴-۲. تورم قانونی و پوپولیسم کیفری

در سه دهه اخیر، دولت‌های مستقر بیش از ده‌ها لایحه در رابطه با عدالت کیفری و امنیت عمومی ارائه کرده‌اند. در مجموع، این لوایح، یکی از اهداف زیر را دنبال کرده‌اند:

۱. افزایش شدت مجازات و تشدید شرایط، از جمله با افزودن حداقل مجازات‌ها و گسترش آثار مجازات در طول زمان.

۲. محدود کردن دسترسی به اقدامات جایگزین یا برنامه‌های اجتماعی در حین ترویج حبس قطعی

۳. محدود کردن قدرت اختیاری قضات و در عین حال تقویت اختیارات قوه مجریه (از جمله

نیروهای پلیس)

۴. استفاده از سیستم‌های هنجاری دیگر، برای مثال: قوانین کیفری نظارتی و قوانین اداری، به منظور

تنوع بخشیدن به ابزارهای کنترل و پیشگیری از جرم

۵. اصلاح قواعد آیین دادرسی به منظور سهولت در صدور محکومیت برای برخی جرایم.

علاوه بر این، قانونگذار از توسل به جرم انگاری، برای پاسخگویی موقت به اخباری که به ویژه

افکار عمومی را برانگیخته است، ابایی نداشته است. رسانه‌ها نیز به ساخت این افکار عمومی کمک کرده‌اند.

۴-۳. میزان بالای محکومیت

اغلب پرونده‌های حل و فصل شده‌ی دادگاه‌های جنایی کشور، با حکم مجرمیت حل و فصل می‌شوند؛ در حالی که شماری از آن‌ها مشمول انصراف یا توقف رسیدگی هستند. تنها درصد بسیار کمی از پرونده‌ها منجر به تبرئه می‌شوند. علاوه بر این، جرایم جزئی نسبت به جرایم خشن، بسیار بیشتر با حکم مجرمانه حل می‌شوند.

۴-۴. عدم حمایت مؤثر از حقوق فردی

تخمین زده می‌شود که افراد بسیاری از استفاده از حقوق خود دست می‌کشند؛ زیرا استفاده از این حقوق، چه از نظر مادی و چه از نظر مالی بسیار پرهزینه است؛ مانند: هزینه‌های سیستم قضایی، از دست دادن روزهای کاری و هزینه‌های سفر. برای همه این افراد، روند کیفری بخشی از مجازات است. علاوه بر

این، این فرآیند شتابزده و بسیار تشریفاتی فضای کمی را برای اعتراض به منظور استیفای حقوق افراد فراهم می‌کند.

۴-۵. مشکلات سیستمی و نارضایتی قربانیان

تعداد فزاینده‌ای از کنشگران حقوقی می‌گویند که نگران مشکلات سیستمی هستند که سیستم قضایی را درگیر کرده است. آنان، قضایی کردن مشکلات اجتماعی و ابزاری سازی قوه قضاییه را از سوی قوه مجریه، محکوم می‌کنند و معتقد هستند نهادهایی باید به مشکلات اجتماعی رسیدگی کنند که برای مقابله با آن‌ها از سیستم قضایی مجهزتر هستند. سیستم، مملو از جرایم جزئی است و زندان‌ها مملو از مجرمانی است که هیچ خطری برای امنیت عمومی ندارند. زمان انتظار برای محاکمه، در حال رشد است و دادگاه‌ها برای تمرکز بر موضوعات مهم، تلاش نمی‌کنند.

۵. بازنگری در اصول نظام کیفری ضرورت حل تعارضات اجتماعی

جرائم را باید مظهر معضلات اجتماعی و موقعیت‌های تعارض دانست و استفاده سیستماتیک از قوانین جزایی در اکثریت قریب به اتفاق موارد توجیهی ندارد. مفهوم تعارض، از مفهوم جرم، متمایز است. درگیری‌ها، ذاتاً، در یک جامعه ناسالم نیستند و نباید به طور خودکار سرکوب یا جرم انگاری شوند. حاکمیت اغلب با توسل به سیستم عدالت کیفری به دنبال اجتناب، دور زدن یا خنثی کردن تعارضات است. جامعه باید فضاهای دموکراتیک را برای بحث و گفتگو در جایی که اختلاف مجاز است، بدون نیاز به توسل به قوانین کیفری، فراهم کند.

۱-۵. مجازات و عقلانیت کیفری مدرن

عقلانیت کیفری مدرن باید با زیر سؤال بردن ماهیت عذاب آور مجازات، کنار گذاشتن اندیشه‌ی ضرورت یا الزام به مجازات در هر شرایطی و بدون ارزیابی صلاحیت تعقیب بر اساس محاسبه هزینه و منفعت، اجتناب از توسل به نظریه‌های آزاردهنده مجازات، بررسی اقدامات جایگزین برای حقوق کیفری به منظور ترویج حل تعارض بر اساس نظریه‌های مثبت مجازات، مورد تردید قرار گیرد. عقلانیت کیفری مدرن اهداف زیر را مد نظر خود قرار داده است:

۱-۱-۵. اهداف کلی و اختصاصی رویکرد عقلانیت کیفری مدرن

قوانین جزایی باید با اعتدال، به صورت فرعی و آخرین راه حل با رعایت کرامت انسانی، حقوق فردی و ارزش ذاتی هر یک از اعضای جامعه مورد استفاده قرار گیرد. هدف آن، باید حمایت و ارتقای ساختارها و مکانیسم‌های حل تعارض در جامعه ایران با هدف ترویج بخشش و آشتی، ترمیم آسیب‌های وارده به قربانیان، و ارتقای پاسخگویی مجرمان و دگرگونی جامعه باشد. مجازات، در برخی موارد استثنایی، باید برای منزوی کردن و خنثی کردن افراد خاصی استفاده شود که خطر واقعی برای مردم و قربانیان هستند.

۵-۱-۲. ماهیت عرضی اهداف

برای دستیابی به این هدف، ضروری است که سیستم قضایی، ارزش‌های اعتدال، جبران خسارت، مصالحه و پاسخگویی را در کانون اصلاحات پیشنهادی در بالا دست و پایین دست رسیدگی، قوانین جزایی و فرآیند صدور احکام اجرا کند. آنها قبل از هر چیز باید اقدامات مجلس را هدایت کنند تا در برابر پوپولیسم کیفری و وسوسه چند برابر شدن جرایم یا افزایش حداکثر و حداقل مجازات‌ها در صورت کوچک‌ترین افزایش میزان جرم یا وقوع یک خبر جدید، تسلیم نشود. قوانین کیفری را نمی‌توان حول موارد شدیدی ساختار داد که سرفصل خبرها هستند؛ زیرا قوانینی که به این ترتیب با خشم منتشر می‌شوند، همیشه مستقیماً بر روی مشتریان منظم سیستم عدالت کیفری اعمال می‌شوند. ارزش‌های ذکر شده در بالا باید اعمال قدرت اختیاری توسط افسران پلیس و دادستان‌ها را قبل از مداخله جنایی هدایت کند. جرایم صغیر و غیرخشونت‌آمیز مربوط به راهکارهای بقا یا زندگی مشترک در اماکن عمومی و جرایم علیه اجرای عدالت از قبیل سرقت و کلاهبرداری معیشتی، نقض شرایط و تعهد، نگهداری و قاچاق مواد مخدر، فحشا، ممانعت از کار پلیس و شرارت و حمله ساده، فقط در موارد خاص باید به عدالت سپرده شود. انحرافات کوچک و حاشیه نشینی، فقر و مشکل سلامت روان و مشکلات اعتیاد، نباید تهدیدی برای دولت یا نظم مستقر، تلقی شود.

۵-۱-۳. جلوگیری از تکرار جرم از طریق دگرگونی و تحول جامعه

جدی بودن جرم نمی‌تواند مانع اعمال اصول تعدیل و جبران خسارت باشد؛ برعکس، این اصول در این موقعیت‌ها معنای کامل خود را پیدا می‌کنند؛ زیرا خشونت اغلب نشانه موقعیت‌هایی است که باید خنثی شوند. با این حال، قابل تأکید است که جرایم خشونت‌آمیز با ماهیت جنسی، تهدیدی واقعی برای امنیت و تمامیت قربانیان و جوامع، باید در بیشتر مواقع، موضوع مداخله اولیه پلیس و سیستم قضایی با هدف خنثی کردن تهدید واقعی باشد.

تصمیم در این مورد که جرمی را در معرض سیستم عدالت کیفری قرار دهند یا به سیستم‌های حل تعارضات اجتماعی یا اقدامات جایگزین و اعمال اقدامات قهری بسپارند، باید با توجه به عناصر زیر انجام شود:

۱. رویدادهایی که به دنبال نقض تعهد و به ویژه اقدامات جبرانی و آشتی اجرا می‌شوند؛
 ۲. روابط بین طرفین؛
 ۳. ماهیت تهدید واقعی که مجرم برای قربانیان ایجاد می‌کند، صرف نظر از جدیت جرم؛
- بنابر این، یک جرم جدی نمی‌تواند از انحراف جلوگیری کند، در حالی که یک جرم جزئی نیز می‌تواند باعث مداخله شود.

۴. امکان مدیریت تعارض، یا حل مشکل از طریق راه کارهای حل تعارض اجتماعی، یا اقدامات غیر حکمی و از طریق اجرای اقدامات پیشگیرانه برای جلوگیری از تکرار این نوع درگیری؛

۵. هزینه‌ها و اثرات مخرب و معکوس مداخله کیفری سرکوبگرانه که می‌تواند قربانیان، مجرمان، خانواده‌ها و اطرافیان آنان را درگیر کند.

در نهایت، این ارزش‌ها باید در پایان مراحل قانونی، به ویژه با حذف سابقه کیفری و بررسی ناتوانی‌ها، رعایت شود. بر اساس برآوردها، میلیون‌ها نفر در کشور سابقه کیفری دارند. عواقب سوابق کیفری هم برای افراد زندانی و هم برای خانواده و اطرافیان آنان متعدد و موزیانه است.

۶. چالش‌های پیاده سازی اصل حداقل بودن حقوق جزا در سیستم قضایی کشور

اجرای این اصل، در سیستم قضایی ایران با موانع و مشکلاتی همراه است؛ ذیلاً، به این چالش‌ها پرداخته می‌شود:

۱-۶. ازدیاد عناوین مجرمانه بدون توجه به امکانات دستگاه قضایی

با جرم انگاری یک عمل، صرف نظر از هزینه‌هایی که در مرحله قانون گذاری صرف می‌شود، هزینه‌های زیادی برای فرآیند شناسایی و تعقیب مرتکبین جرم و نیز فرآیند تحقیق و دادرسی و اجرای مجازات صرف می‌شود؛ لذا توجه به امکانات دستگاه قضایی یک ضرورت است. قانون گذاران کیفری معمولاً بدون توجه به ظرفیت و امکانات دستگاه عدالت کیفری به خلق جرائم جدید اقدام می‌کنند و این امر می‌تواند سیاست جنایی تقنینی را در عمل به چالش بکشاند. توسعه قلمرو حقوق کیفری با ازدیاد عناوین مجرمانه بدون توجه به امکانات دستگاه عدالت کیفری پیامدهای منفی زیادی را به همراه دارد که به شرح آنها پرداخته می‌شود:

۱-۱-۶. افزایش رقم سیاه بزهکاری

وقتی جرم انگاری‌ها، زیاد و عناوین مجرمانه در قوانین فزونی یابد، افراد بیشتری با ارتکاب جرم، با وصف مجرم وارد جریان کیفری می‌شوند و دستگاه انتظامی، پلیس و دستگاه قضایی با حجم بیشتری از پرونده‌ها و مجرمان رو به رو می‌شود. حال اگر امکانات و نیروی دستگاه عدالت کیفری به موازات توسعه و گسترش قلمرو حقوق کیفری، افزایش نیابد، سبب خواهد شد که بخش زیادی از جرائم ارتكابی شناسایی، کشف و مورد تعقیب واقع نشوند و بین بزهکاری واقعی و بزهکاری قانونی، شکاف بزرگی ایجاد شود که از آن به رقم سیاه بزهکاری، یاد می‌شود.

۲-۱-۶. وقفه در عملکرد دستگاه عدالت کیفری

اگر چه هدف اصلی حقوق کیفری کاهش رقم بزهکاری و جمعیت کیفری می‌باشد اما افزایش عناوین مجرمانه خود موجب ورود افراد زیادی به عنوان مجرم در فرآیند جنایی می‌شود که این می‌تواند موجب

بازنمایی اجتماعی منفی دستگاه عدالت کیفری گردد. افزایش تعداد بزهکاران موجب تراکم کار دادگاه‌ها و سیستم قضایی می‌شود که این حالت تمام وقت این دستگاه‌ها را صرف رسیدگی جرائم روزمره می‌کند و دیگر انرژی و فرصتی برای آنان باقی نمی‌ماند که بخواهند اقداماتی به منظور پیشگیری از جرم در آینده انجام دهند (سلطان‌فر، ۱۳۸۱، ۱۶۰).

۳-۱-۶. ازدیاد جمعیت کیفری زندان‌ها

از دیگر نتایج ازدیاد عناوین مجرمانه، بدون توجه به امکانات دستگاه عدالت کیفری، انباشته شدن زندان‌ها است. هر قدر حقوق کیفری وسعت یابد، وارد محدوده‌های فردی و اجتماعی می‌شود و افراد بیشتری را در بر می‌گیرد و موجب ازدیاد مشتریان عدالت کیفری می‌شود. ازدیاد جمعیت کیفری زندان، موجب انقطاع خانوادگی، اجتماعی و شغلی می‌شود. خانواده‌هایی متلاشی شوند، خانواده‌هایی از نظر مالی با مشکلات شدید رو به رو گردند و فرزندان از نظر تربیتی و جامعه‌پذیری با خلاءهای جرم‌زا رو به رو شوند (روبرکاری، ۱۳۸۱، ۲۶۷-۳۰۴).

۲-۶. تعدد مراجع قانون‌گذار

با توجه به تعریف جرم، می‌توان جرم‌انگاری را فرایندی گزینشی نامید که به موجب آن، قانون‌گذار با در نظر گرفتن هنجارهای اجتماعی یا ضرورت‌های دیگر بر پایه‌ی مبنای نظری مورد قبول خود رفتاری را ممنوع یا الزام‌آور می‌کند و برای حمایت از آن، ضمانت اجرای کیفری قرار می‌دهد که آخرین تهدید حقوقی است. متأسفانه، در سیستم حقوقی بعد از انقلاب، خلاف اصل تفکیک قوا و خلاف اصل ۵۸ قانون اساسی، جامعه، شاهد تصویب قوانین کیفری از جانب مراجعی غیر از مجلس شورای اسلامی بوده است که این امر، پیامدهای تصویب قوانین، بعضاً متعارض، سر در گمی قضات و حقوق‌دانان، تعرض به حقوق و آزادی‌های فردی، عدول از رژیم قانونی بودن حقوق کیفری و اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها را به همراه داشته است. در حقوق ایران، کنار مجلس شورای اسلامی، نهادهایی همچون مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز به قانونگذاری مبادرت می‌کنند:

۱-۲-۶. مجمع تشخیص مصلحت نظام

اصل ۱۱۲ قانون اساسی، در خصوص صلاحیت و اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام مقرر می‌دارد: «مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت، در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان، خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره‌ای در اموری که رهبری به آن‌ها ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود». آنچه از محتوای اصل ۱۱۲ قانون اساسی استنباط می‌شود، این است که مجمع، راساً و فی نفسه، صلاحیت قانون‌گذاری ندارد و نباید

به مثابه قانون‌گذار عمل کند؛ زیرا قانون‌گذاری از دو طریق صورت می‌گیرد: مجلس و همه‌پرسی، که این دو مورد، شامل مجمع نمی‌شود.

علی‌رغم اینکه جایگاه واقعی و قانونی این مجمع، به موجب اصول ۱۱۰ و ۱۱۲ قانون اساسی، یک مرجع حل اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تبیین گردیده است، در عمل به کرات مشاهده می‌شود که این مرجع، در مقام جرم‌انگاری و خلق قوانین و جرایم برآمده است و بدین‌گونه اصل تفکیک قوا و رسالت اختصاصی و انحصاری وضع قوانین از سوی مجلس را مخدوش کرده است (سلطان‌فر، ۱۳۸۱، ۱۴۱).

مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوانین زیر را تصویب کرده است: قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷/۹/۸، قانون راجع حکم اعدام محکومین به جرایم مواد مخدر سال ۱۳۶۷، قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و واردکنندگان و توزیع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان اسکناس مجعول سال ۱۳۶۸، قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۶۷/۱/۷ و قانون اصلاح قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۷۳/۷/۲۳، قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات سال ۱۳۷۰، قانون تخلفات جرایم و مجازات‌های مربوط به اسناد سجلی و شناسنامه مصوب ۱۳۷۰/۵/۲۹.

۲-۲-۶. شورای نگهبان

اصل نود و ششم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است». این اصل، وظیفه شورای نگهبان را صرفاً تشخیص انطباق یا عدم انطباق مصوبات مجلس شورای اسلامی با موازین شرعی و قانونی اعلام کرده و فلسفه وضع شورای نگهبان جلوگیری از تصویب قوانین غیرشرعی بوده است نه وضع قانون و قانون‌گذاری. شورای نگهبان، با تجاوز از اختیارات قانونی، مقررات قبل از انقلاب را غیرشرعی و غیرقابل اجرا دانست، در حالی که نسخ قوانین، صرفاً در اختیارات مجلس شورای اسلامی می‌باشد و بدین‌گونه شورای نگهبان متعرض حق قوهی قانون‌گذاری شد و خود، در مقام قوهی قانون‌گذاری، ایفای نقش نموده است.

۳-۲-۶. هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آراء وحدت رویه که از آن، به رویه‌ی قضایی خاص، یاد می‌شود، در حکم قانون بوده است و برای محاکم دادگستری و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد. اگر چه با توجه به اصول کلی حقوقی و با توجه به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، آراء وحدت رویه نمی‌تواند خالق عناوین مجرمانه باشد و در امور کیفری، فقط، نص صریح قانون می‌تواند به خلق عناوین مجرمانه، اقدام کند. بعضاً، مشاهده می‌شود که هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در برخی از آراء خود، به تفسیرهایی غیر موجه از

قوانین و جرم‌انگاری، مبادرت ورزیده و دامنه‌ی شمول جرایم را گسترش داده است و برخی از اصول و قواعد بدیهی حقوق کیفری را نادیده گرفته است. قانون‌گذار، به موجب ماده‌ی ۴۷۱ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ شمسی، برای آراء وحدت رویه جایگاه ویژه‌ای قائل شده است و آن را از منابع قانونی رسمی و الزام‌آور قانون در نظر گرفته است (گلدوزیان، ۱۳۸۱، ۱۰۸).

۷. راهکارهای تقلیل عناوین مجرمانه

در قوانین کیفری ایران، عناوین مجرمانه متعددی وجود دارد که نظام قضایی ایران را دچار تورم کیفری کرده است. یکی از مهمترین نتایج این تورم، افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها است که بنا بر آمارها، روند صعودی طی کرده است و از طرفی، همین مسأله، موجب تشکیل پرونده‌های عدیده‌ای در دستگاه قضایی می‌شود که باعنایت به کمبود نیروی انسانی، کمبود فضای مناسب و استاندارد جهت اجرای حبس و مخارج بالای نگهداری افراد زندانی موجب تحمیل هزینه سنگین اقتصادی و اجتماعی بر دستگاه عدالت کیفری و خانواده‌های زندانیان شده است.

هرچند مفهوم جرم‌زدایی به معنای سلب عنوان مجرمانه به شکل برنامه و در قالب یک طرح منظم و منسجم، پیشینه‌ی تاریخی طولانی ندارد، لکن در زمان‌های گوناگون و در نظام‌های قضایی مختلف، وجود داشته است و یکی از راهبردهای سیاست جنایی، برای کاهش بار نظام قضایی در ایران می‌باشد و اجرای این سیاست در حقوق کیفری ایران، ضرورتی است که روز به روز بیشتر احساس می‌شود.

در حال حاضر به دلیل اختلاط مرزهای حقوق و اخلاق و تخطی قانون‌گذار از اصول مسلم حقوقی همچون اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و جرم‌انگاری برمبنای اصل ۱۶۷ قانون اساسی، حقوق ایران، با بحران تورم کیفری دست به گریبان است و این تورم عناوین مجرمانه و فزونی قوانین، دستگاه قضایی را دچار بحران سختی ساخته است که نه تنها مردم، بلکه خود دست‌اندرکاران نظام قضایی به این امر، آگاه هستند (جلیلیان، ۱۳۹۵، ۴).

۱-۷. جرم‌زدایی

یکی از مهمترین موضوعات روز در حوزه علوم جنایی، نحوه‌ی عقب‌نشینی از قلمروهای ممنوعه‌ی رفتاری است. نظر به اینکه استفاده حداکثری از حقوق کیفری، نظام‌های حقوقی را با مشکلات گوناگونی مواجه ساخته است و هر یک بنا به ساختار، آداب و رسوم و ارزش‌های مورد قبول جامعه‌ی خویش، برای برون رفت از این معضلات، از راهبردهای گوناگون عقب‌نشینی کیفری، از جمله جرم‌زدایی استفاده می‌کنند (جلیلیان، ۱۳۹۵، ۲).

۲-۷. کیفرزدایی

کیفرزدایی به معنای موزون ساختن کیفر بدون زدودن وصف مجرمانه از عمل است که با اصل حداقل بودن حقوق جزا نیز همسو و منطبق است. براساس این اصل، اصولاً، دولت نباید با مداخله در آزادی‌های شهروندان رفتارهای آنان را ممنوع کند و در موارد استثنایی و جواز مداخله نیز مجازات‌هایی سبک‌تر بر مجازات‌های سنگین و مجازات‌های اجتماعی بر سایر مجازات‌ها ترجیح دارد.

کیفرزدایی، جنبه‌ی دوم استراتژی عقب نشینی حقوق کیفری، بیش از جرم‌زدایی، مورد توجه دست اندرکاران عدالت کیفری قرار گرفته است؛ زیرا با حفظ وصف مجرمانه برای رفتاری که تنها واکنش کیفری از آن، زدوده شده است، خطرات کمتری از جرم‌زدایی دارد (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱، ۸۸).

قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ شمسی، راهکارهای کیفرزدایانه را تا حد زیادی مورد توجه قرار داده است. نهادهایی از قبیل تخفیف مجازات‌ها، تعلیق اجرای مجازات‌ها، نظام نیمه آزادی، آزادی مشروط، نهاد مجازات‌های جایگزین، عفو خاص و عام، گذشت شاکی و غیره، با هدف کیفرزدایی، وارد قانون مجازات اسلامی شده‌اند. سیاست مبتنی بر کیفرزدایی در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ شمسی، حرکتی مورد قبول با تحولات جهانی در عرصه حقوق کیفری به شمار می‌آید؛ ولی همچنان نقاط ضعفی در قواعد و مقررات مربوط به کیفرزدایی در قانون مجازات اسلامی به چشم می‌خورد که از جمله می‌توان به محدود بودن دایره‌ی شمول آن نسبت به جرایم مختلف و همچنین دشواری تحقق شرایط برخورداری محکومین از برخی نهادهای کیفرزدا است.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که در جریان مطالعه، بیان شد، در نظام عدالت کیفری کشور، دو مدل حکومت وجود دارد؛ یعنی: لیبرالیسم سیاسی، از نظر مبانی و مشروعیت بخشیدن به اصول، و قدرت پلیس و عدالت مدیریتی که واقعیت عملی آن را منعکس می‌کند. اجرای عدالت، آثار سیستمی برقراری نظم، تنظیم فقر و کنترل جرایم و انحرافات خرد را ایجاد می‌کند که تأثیرش این است که جمعیت فقیر و حاشیه نشین را تهدید تلقی می‌کند و آنان را برای سال‌ها، تحت نظارت قضایی نگه می‌دارد. استفاده بیش از حد و حتی سوء استفاده از سیستم عدالت کیفری به دلیل تورم شدید قانونگذاری، تحریک شده است.

در موضوع اجرایی شدن اصل حداقل حقوق جزا مسأله، نبود یا کمبود منابع برای اقدامات جایگزین و پیشگیری نیست؛ زیرا منابع، عمدتاً، در خدمت سرکوب جرایم ارتكابی، خصوصاً جرایم ارتكابی افراد فقیر و حاشیه نشین جامعه اختصاص می‌یابد.

نظام عدالت کیفری، به توسعه‌ی فرهنگ سرزنش و عدم شناسایی مسئولیت و جبران خسارت کمک کرده است و حل و فصل منازعات را ترویج نمی‌کند و احکام صادر شده، اغلب، توسط طرف‌های

ذی‌نفع، از جمله قربانیان، بی‌اهمیت تلقی می‌شود. اندیشه‌ی جرم‌انگاری، آخرین حربه‌ای است که ماهیت سرکوب‌گرانه سیستم عدالت کیفری را تأیید کرده است و آن را آخرین راهکار قانون‌گذار قرار داده است که لزوماً، نیازمند تأثیرگذاری بر اصولی است که به مشروعیت استفاده از سیستم عدالت کیفری قائل هستند.

اصل حداقل بودن حقوق جزا بر اساس نظریه‌های لیبرالیسم و جمهوری خواه، با رویکرد تقلیل‌گرایی به مجازات، دارای قدرت کنترل‌کننده اقتدار و قدرت است. این اصل، با دارا بودن نتایج مؤثر در خصوص جرم‌انگاری و کیفرگذاری، نه تنها موجب استفاده بهینه از حقوق کیفری می‌شود، بلکه زمینه‌ی استفاده از ابزارها و نهادهای حقوقی و اجتماعی را فراهم می‌سازد.

اصل حداقل بودن حقوق جزا، خواه، یک اصل درون‌سیستمی یا برون‌سیستمی نظام عدالت کیفری، دارای قدرت کنترل‌کننده‌ی اجرای اقتدار حکومتی است. مراجع دولتی، جهت اعمال قدرت بر شهروندان، به نام اجرای قانون، یا پیشگیری از جرم، اقدام به کاهش قلمرو حاکمیت شخصی و تعدی به آزادی‌های آنان می‌کنند.

اگر تابعان حقوق جزا، ملاحظه کنند که ارتکاب بسیاری از رفتارها از جانب آنان، چه در عرصه خصوصی و چه در عرصه عمومی، با وجود اینکه صدمه‌ای به دیگران، نظم عمومی و آسایش شهروندان نمی‌زند، با این حال، در قلمرو قوانین کیفری جای گرفته‌اند، این تصور در آنان شکل خواهد گرفت که حقوق کیفری، ابزاری در دست حکومت، برای تحمیل ارزش‌های مورد قبول خود او است؛ بنابراین، باید سعی بر آن کرد که جرائم کم‌اهمیت، خرد و دارای اهمیت اجتماعی ضعیف، از سیاه‌هی جرائم حذف شوند، تا حقوق جزا، صرفاً، محدود و منحصر به جرائم بسیار شدید و خطرناک گردد.

طبیعی است که وقتی جرم‌انگارهای زیاد و عناوین مجرمانه در قوانین فزونی یابند، افراد بیشتری با ارتکاب جرم با وصف مجرم، وارد جریان کیفری می‌شوند. در واقع، مشکل جرم‌انگاری‌های جدید، بی‌تناسب و بی‌رویه، در این است که خود این جرم‌انگاری‌ها، موجب بروز کجروی‌های جدید می‌شوند.

کتابشناسی

۱. آشوری، محمد (۱۳۸۲)، جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بنیابین، تهران، نشر گرایش.
۲. آنسل، مارک (۱۳۹۱)، دفاع اجتماعی، ترجمه: محمدآشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۳. جلیلیان، مصطفی (۱۳۹۵)، بررسی زمینه‌های جرم‌زدایی در حقوق کیفری ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی قزوین.
۴. حبیب‌زاده، محمد جعفر (۱۳۷۹)، محاربه در حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
۵. دلماس مارتی، میری (۱۳۸۸)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، نشر میزان.

۶. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۱)، تبیین استراتژی عقب نشینی یا تحدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره: ۴۱.
۷. روبرکاری، یو (۱۳۸۱)، مداخله روان شناختی اجتماعی زودرس در پیشگیری از رفتارهای مجرمانه، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تحقیقات حقوقی، شماره: ۳۵ و ۳۶.
۸. سلطان فر، غلام رضا (۱۳۸۱)، تورم کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
۹. سمیعی عارف، زهرا (۱۳۹۰)، اصل حداقل بودن حقوق جزا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.
۱۰. غلامی، حسین (۱۳۹۱)، اصل حداقل بودن حقوق جزا، فصلنامه حقوق کیفری، شماره: ۲.
۱۱. غلامی، حسین (۱۳۹۳)، اصل حداقل بودن حقوق جزا، تهران، نشر میزان.
۱۲. قلعه‌وند، محمد (۱۳۹۵)، جلوه‌های کیفرزدایی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور کرج.
۱۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، جایگاه قانونی مجمع تشخیص مصلحت نظام، چشم‌انداز ایران، شماره: ۷.
۱۴. کلاتری، کیومرث (۱۳۷۹)، اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها، مازندران، دانشگاه مازندران.
۱۵. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۱)، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران، نشر میزان.
۱۶. گودرزی، محمدرضا (۱۳۸۰)، تورم قوانین کیفری در ایران و لزوم جرم زدایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
۱۷. میرزایی، مریم (۱۳۹۷)، جایگاه اصل حداقل بودن حقوق جزا در پرتو اسناد حقوق بشر و حقوق کیفری ایران، مجله کانون وکلای دادگستری اردبیل، شماره: ۵.
۱۸. نوبهار، رحیم (۱۳۹۳)، اصل کاربرد کمیته حقوق کیفری، تهران، نشر میزان.
۱۹. ویلم، دهان (۱۳۸۷)، الغاء‌گرایی و کنترل جرم: تناقض در اصطلاحات، ترجمه: حسین غلامی، پژوهش حقوق و سیاست، شماره: ۲۴.
۲۰. هوساک، داگلاس (۱۳۹۰)، جرم‌انگاری افراطی، ترجمه: محمد تقی نوری، تهران، نشر مجد.
21. Ashworth, Andrew (1999), Principles of Criminal Law, Oxford: Oxford University Press.
22. Bourdieu, Pierre (1980), Le sens pratique. Paris: Éditions de Minuit.
23. Braithwaite, John, Pettit, Philip (1990), Not just deserts, a Republican Theory of Criminal Justice, Oxford: Clarendon press.
24. Delms-Marti, Mireille (1992), Modelos e Movimentos de Política Criminal. Rio de Janeiro: Revan.
25. Durkheim, Émile (1977), Les Règles de la Méthode Sociologique. Paris: PUF.
26. Husak (2008), Douglas Criminalization, the Limits of the Criminal law, Oxford: Oxford University Press.
27. Garcia, M (2014), La géométrie normative variable des droits de la personne présents dans le système de droit criminel, 38 Déviance et Société 361.
28. Jarborg, Nils (2004), Criminalization Last Resort ultimatio, Ohio State Journal of Criminal Law, Vol 2.
29. Monstrosity, and the Logic of Practice, 55(4) McGill Law Journal 771-817.
30. Pires, A (2001), La rationalité pénale moderne, la société du risque et la judiciarisation de l'opinion publique, 33 Sociologie et Sociétés 179.

31. Scott, David (2008), penology, London: sage Publications.
32. Sylvestre, M.-E (2013), The rediscovery of the proportionality principle in Ipeelee and the emergence of collective responsibility, 63 (2d) S.C.L.R. 461-481.
33. Sylvestre, M.-E (2010), Rethinking Criminal Responsibility for Poor Offenders: Choice.
34. Swaeningen, Rene van, & Bianchi, H (1986), Abolitionism: Towards a Non-Repressive Approach to Crime, Amsterdam: Free University Press.

